

فوت کوزه گری چارلز دیکنز

مترجم: سید امین حسینیون
ahosseinioun@gmail.com

این داستان دوم از سه داستان کارآگاهی چارلز دیکنز است، در مجموعه سه گزارش کارآگاهی. همانطوری که خواهید دید تلاش کردم لحن کوچه بازاری شخصیت داستان حفظ شود. دو داستان دیگر این مجموعه یک جفت دستکش و کانپه هستند.

1

"شاید یکی از قشنگ ترین کارهایی که تا حال کسی کرده" بازرس ویلد گفت و روی صفت قشنگ تاکید کرد، چون ما را برای تردستی و زبلی آماده می کرد، نه علاقه‌ی شدید. "حرکت سرخونه ویچم بود. جدا چه ایده‌ی جالبی به سرش زد. من و ویچم روز داری رفته بودیم پایین اپسوم. دم ایستگاه منتظر جمعیت هیجانی بودیم. قبلا هم موقع حرف زدن از این چیزا گفتم که سر همچین مراسمی ما دم ایستگاه آماده می ایستیم. وقتی مسابقه باشه، نمایشگاه کشاورزی باشه یا رییس یه دانشگاه عوض بشه، و از این جور چیزا. جمعیت که پایین میاد ما با قطار بعدی می فرستیمشون برن. اما تو این داری که ازش حرف می زنم، یه عده از جمعیت ما رو بازیز دادن، یه اسب و گاری کرایه کردن، از لندن راه افتادن، کلی راهشون دور شد، تا از راه سپیدکلیسا (whitechapel) از طرف دیگه اپسوم وارد شهر بشن. تو طول مسیر چپ و راست هرکاری می خواستن انجام می دادن در حالیکه ما تو ایستگاه قطار منتظرشون بودیم. به هر صورت، نکته‌ای که می خوام براتون بگم این نبود."

"وقتی من و ویچم توی ایستگاه منتظر بودیم، آقای تات اومدن پیش ما، ایشون یک جنتلمن هستن که سابقا استخدام دولت بودن، و برای خودشون کارآگاه آماتوری هستن و خیلی هم محترم." «سلام چارلی ویلد» اون میگه «اینجا چیکار می کنی؟ منتظر رفقای قدیمیت هستی؟» «بله جناب تات، همون فن قدیمی.» «بیا، تو و ویچم بریم یه لیوان بزنیم.» من می گم «ما نمی تونیم از اینجا تکون بخوریم تا قطار بعدی برسه. ولی بعدش در خدمت شماییم.»

"آقای تات منتظر شد، قطار اومد توی ایستگاه. و بعد ویچم و من باهش رفتیم به هتل. آقای تات سر و وضعش برای جایی که بودیم زیادی مرتب بود و جلوی پیرهنش یک سنجاق الماس زده بود که اگلا ۱۵ یا ۲۰ پوند می ارزید - خیلی سنجاق قشنگی بود. نشستیم و سفارش دادیم و سه چهار لیوانی خوردیم تا ویچم یک هو داد می زنه «حواست باشه آقای ویلد! خودتو جمع کن!» یک هو جمعیت هیجانی هجوم آوردن توی هتل - چهار نفر - که گفتم چطوری اومده بودن، و یک لحظه بعد سنجاق آقای تات گم شده بود. ویچم پرید جلوی در و راهشون و بست، من هم زود درگیر شدم و آقای تات هم خیلی خوب درگیر شد. حالا، هر سه تایی ما قاطی شدیم، سر تا پا، کف رستوران هتل غلت می زنیم، شاید تا حالا همچین صحنه شلوغی ندیده باشی! به هر صورت، ما آدمای خودمونو گرفتیم (آقای تات واقعا در حد یک پلیس خوب بود)، و هر چهار نفرشونو بردیم به پاسگاه پلیس. پاسگاه پر از مردمی بود که توی راه دستگیر شده بودن و نگه داشتنشون واقعا کار سختی بود. به هر صورت، ما هر چهار نفر رو گشتیم ولی چیزی پیدا نکردیم. با این حال زندانشون کردیم. باید بدونید که تو این شرایط چقدر کله مون داغ شده بود. باور کنید!

"من خودم خیال می کردم سنجاق و رد کردن رفته. وقتی کار اونا رو مرتب کردیم و کنار آقای تات استراحت می کردیم به ویچم می گم «از این حرکت چیز زیادی عاید ما نمیشه، چون سنجاق همراهشون نبود و جرمشون همون سه ماه حبس شهرت به دزدی میشه.» «منظورت چیه آقای ویلد؟» ویچم میگه «سنجاق الماس اینجاست!» و بله، کف دست ویچم سنجاق الماس صحیح و سالم نشسته! «عجب، آخه چطور تونستی!» من و آقای تات غافلگیر شده بودیم «چطوری پیداش کردی؟» «بهتون میگم چطوری» اون میگه «من دیدم کدومشون سنجاق رو برداشت و وقتی همه روی زمین درگیر بودیم،

من یه ضربه آروم به پشت دستش زدم، همونجوری که رسمه این آدمای زن، اون فکر کرد من رفیقشم، و دادش به من!» واقعا زیبا بود، زی - با!

تازه این بهترین صحنه پرونده نبود، چون این دزد رو توی کوارتر سشنز، توی گیلدفورد محاکمه می کردن. شما که می دونین کوارتر سشنز چیه [دادگاه های موقتی که تا ۱۹۷۲ در شهرستان های انگلستان و ولز برقرار می شدن]. جناب. خب، اگه باور کنین، وقتی قاضی ها داشتن قوانین مجلس و بالا پایین می کردن که ببینن چیکارش میشه کرد، خدا کمرم و بزنه، دزده از روی اسکله جلوی چشم همه پرید پایین! بله آقا، همون جا پرید پایین، عرض رودخونه رو شنا کرد و اون طرف رفت بالای درخت تا خشک بشه. البته توی درخت دستگیر شد - یه پیرزن بالا رفتنشو دیده بود. و همه ی اینا به خاطر فوت کوزه گری ویچم بود.